

نکته‌هایی از بلاغت کوتاه‌ترین سوره قرآن مجید

محمد علوی مقدم*

مقدمه

قرآن مجید، کلام خدا و معجزه الهی است و دلیلی است بر صدق نبوت پیامبر اکرم (ص) که از فصاحت خاصی نیز برخوردار است؛ ضمن آن که نظم شگفت آور آن، همگان را میبوهت و متحیر ساخته است.

از قرون اولیه هجری درباره نظم قرآن و اسلوب شگفت آور آن کتاب‌هایی نوشته شده است و در آنها از وجوه اعجاز و اسرار و شگفتی‌های قرآن بحث شده، محسنات و زیبایی‌های کلام خدا با دیگر سخنان عرب مقایسه شده است و برتری آیات قرآنی ثابت گشته است.

هدف اساسی دانشمندانی که برای نکات قرآنی و اسرار زیبایی‌های آن کتاب بزرگ، کتاب نوشتند، سرِ بلاغت قرآن و اعجاز آن و تأثیرش در نفوس و اذهان بود.

فراء^۱ (متوفای ۲۰۷ ق) در کتاب معانی القرآن از هماهنگی الفاظ قرآن و نظم و ترتیب کلمات ربانی و اثر آنها در جان و روح شنونده، سخن گفت. کتاب معانی القرآن^۲ فراء^۳ تفسیری است که کلمات را از جنبه لغوی مورد بحث قرار داده، لیکن به ترکیب و اعراب کلمات هم توجه داشته است و گهگاه از انواع فنون بدیعی و زیبایی‌های لفظی و معنوی کلمات هم غفلت نورزیده است.^۴

هدف اصلی ابو عبیده معمر مثنی (متوفای ۲۰۹/۲۱۰ ق) از نوشتن کتاب مجاز القرآن بیان فنون بدیعی و زیبایی‌های اسلوب قرآنی بود، لیکن مجاز در نظر و به معنای تفسیر است؛ زیرا او مرتب در کتابش می‌نویسد: «مجازه کذا: ای تفسیره کذا».

جاحظ بصری (متوفای ۲۵۵ ق) در کتاب نظم القرآن خود که متأسفانه در دست نیست و از میان رفته و به دست ما نرسیده است، لیکن جاحظ خود در کتاب الحیوان (ج ۳، ص ۲، بیروت، ص ۲۲۸) از آن اسم می‌برد و می‌نویسد: «در بحث از ایجاز»، ابراز می‌دارد: «وکی کتاب جمعت فیہ آیا من القرآن، لتعرب بهما ماین الایجاز والحذف و بین الزوائد والفضول والاستعارات، فاذا قرأتهآ رأیت فضلها فی الایجاز والجمع

للمعانی الكثيره بالالفاظ القليلة ... ۴.

ابن الندیم هم در کتاب الفهرست (۳۷۷ ق) در فصل کتاب تألیف شده در باب قرآن، از کتاب نظم القرآن جاحظ اسم برده است.^۵

جاحظ در کتاب نظم القرآن از وجوه اعجاز و اسرار شگفتی‌های قرآن بحث کرده است و زیبایی‌ها و محسنات کلام خدا را با کلام عرب مقایسه کرده، برتری آن را ثابت نموده، اعجاز قرآن را در نظم و اسلوب، شگفت آور دانسته است، که با

* استاد دانشکده ادبیات مشهد.

۱. برای مطالعه شرح حال فراء ر. ک به: وفيات الاعیان؛ ج ۵، ص ۲۲۵.
۲. کتاب معانی القرآن فراء و نباید با کتاب معانی القرآن زجاج مفسر و دانشمند قرن سوم هجری اشتباه کرد. برای آگاهی بیشتر ر. ک به: مقدمه کتاب معانی القرآن و اعرابه تألیف زجاج که عبدالجلیل عبیده شلبی آن را تحقیق کرده، به چاپ رسانده است.
۳. بنا به اظهار نظر ابن خلکان به نقل نویسنده ریحانة الادب فی تراجم المروءین بالکنیة واللقب میرزا محمدعلی مدرس (ج ۴، ص ۱۳۴/۱۳۶) فراء از قری به معنای قطع مشتق است و نه از فرو، به معنای پوستین؛ زیرا عالمی دقیق و موشکاف بوده و بدین جهت فراء ملقب شده است. کنایتی از موشکافی و غور در کلمه است.
۴. ابوزکریا یحیی بن زیاد فراء؛ معانی القرآن؛ ج ۳، چاپ الهيئة المصریة العامة للکتاب، ۱۹۷۲ م، ص ۱۶.
۵. الفهرست؛ ص ۵۷.



اسلوب و روش خاص کلام منظوم و منثور عرب مباین است. ۶. ابن قتیبه (متوفای ۲۷۶ ق) در کتاب تأویل مشکل القرآن نوشت: «قرآن کتابی است که معانی کثیره را در الفاظ قلیله بیان کرده، بلاغت قرآن و اعجاز آن به تألیف و نظم و سلاست معانی و عذوبت الفاظ و تأثیرش در اذهان مربوط است. ۷. ابوالحسن علی بن عیسی الرمانی (متوفای ۳۸۴ ق) در رساله معروفش «النکت فی اعجاز القرآن» نوشت: یکی از جهات اعجاز قرآن، بلاغت قرآن است و درجه اعلاى بلاغت، ویژه قرآن است. او این کتاب را معجزه شمرده است و اعجاز را در تناسب و هماهنگی و تلاؤم الفاظ و کلمات دانسته است؛ در واقع قرآن به علت داشتن الفاظ شیوا و اسلوب استوار و نظم شگفت آور و تأثیر آن در نفوس معجزه است. ۸. «ان القرآن معجز بالفاظه و أسلوبه و نظمه و أثره فی النفوس». ۹. رمانی، بلاغت را در این نمی داند که گوینده بلیغ مفهوم ذهنی خود را به کسی برساند و یا مفهوم و معنایی را به شنونده ای تفهیم کند، بلکه بلاغت را در رساندن معنی به قلب شنونده، آن هم در نیکوترین لفظ می داند. و نمونه عالی ترین نوع بلاغت را هم در قرآن مجید سراغ می گیرد.

سخن رمانی چنین است: «وَأَمَّا الْبَلَاغَةُ أَيْصَالُ الْمَعْنَى إِلَى الْقَلْبِ فِي أَحْسَنِّ صُورَةٍ مِنَ الْكَلِمَاتِ فَاعْلَاهَا طَبَقَةٌ فِي الْحَسَنِ بَلَاغَةُ الْقُرْآنِ وَأَعْلَى طَبَقَاتِ الْبَلَاغَةِ لِلْقُرْآنِ خَاصَّةً». ۹. در مجموعه ثلاث رسائل فی اعجاز القرآن رساله بیان اعجاز القرآن هم وجود دارد که خطابی ۱۰ (متوفای ۳۸۸ ق) که از متکلمان قرن چهارم هجری است، آن را نوشته است. او وجوه اعجاز قرآن را باز گفته، سرانجام عقیده اکثریت را پذیرفته است که گفته اند ۱۱: «اعجاز قرآن در بلاغت آن است؛ آن هم بلاغت فائقه ای که تبیین و تشریح آن برای ما کاملاً میسر نیست؛ زیرا نظیره گویی بدان ناممکن است؛ زیرا آیات قرآنی هم از لحاظ الفاظ استوار است و محکم، و هم از جهت معنا دربردارنده مفاهیم عالی است؛ به عبارت دیگر این کتاب آسمانی، زیبایی لفظی و حسن نظم و معانی عالی را باهم دارد». رساله سوم مجموعه مورد بحث «الرسالة الشافیه فی الاعجاز» است و نویسنده آن عبدالقاهر جرجانی (متوفای ۴۷۲ ق) است که در فرهنگ اسلامی به «امام بلاغت» معروف است. باید دانست رساله مزبور غیر از کتاب دلائل الاعجاز فی المعانی است. عبدالقاهر جرجانی در «الرسالة الشافیه» درباره تأثیر قرآن سخن گفته است و چند داستان را نقل نموده است: داستان ابن مئیره که سرانجام گفت: قرآن مجید دارای جاذبه های فوق العاده ای است که قلب هر انسانی را تسخیر می کند و دل ها

را مسحور می سازد و به جهت حلاوت و جاذبه اش در دل ها اثر می کند؛ و به قول نویسندگان محترم تفسیر نمونه، این خود، یک اعتراف ضمنی است به اعجاز قرآن. ۱۲.

خطابی بر آن است که این کتاب آسمانی، زیبایی لفظی و حسن نظم و معانی عالی را باهم دارد: «واعلم ان القرآن انما صار معجزاً لانه جاً بأفصح الالفاظ فی أحسن نظوم التألیف مُضْمَناً أصح المعانی». ۱۳.

باقلانی (متوفای ۴۰۳ ق) در کتاب اعجاز القرآن (ص ۳۵) اعجاز قرآن را در نظم بدیع و ترکیب زیبا دانسته است. سخن او چنین است: «انه بدیع النظم، عجیب التألیف متناه فی البلاغة الى الحد الذي يعلم عجز الخلق عنه». این است که می گویم: این گفتار آسمانی، بالاترین مراتب سخن همراه با کمال است و از قلم صنع پروردگاری صادر شده و از لحاظ انتخاب الفاظ و حسن تنظیم و ترکیب در حد اعجاز است.

«وهذا هو الاعجاز الذي تقصر الافهام عن ادراكه...»؛ یعنی این همان اعجازی است که فهم ها از درک آن عاجز شده است. قاضی عبدالجبار معزلی (متوفای ۴۱۵ ق) قرآن را از آن جهت معجزه دانسته است که در مرتبه اعلاى فصاحت است و فصاحت آن به جز فصاحت متداول معهود میان اعراب می باشد؛ یعنی قرآن از نظم خاص خارج از نظم متداول معهود برخوردار است. ۱۴.

ابن سنان خفاجی (متوفای ۴۶۶ ق) در کتاب سر الفصاحة نوشته است: «عبارات قرآنی و آیات کلام ربانی همه متلائم و هماهنگ و متناسب در مرتبه علیاست و با اندک تأملی، تفاوت

۶. البیان و التبیان؛ ج ۱، ص ۲۸۳.

۷. تأویل مشکل القرآن؛ ص ۲۲.

۸. استاد محمد خلف الله و دکتر محمد زغلول سلام سه رساله در اعجاز قرآن به نام های «النکت فی اعجاز القرآن للرمانی»، «بیان اعجاز القرآن للخطابی» و «الرسالة الشافیه فی الاعجاز لعبد القاهر الجرجانی» را در قاهره به چاپ رساندند (نیزر. ک به: ثلاث رسائل فی اعجاز القرآن للرمانی و الخطابی و عبدالقاهر جرجانی؛ ص ۲۲).

۹. ثلاث رسائل فی اعجاز القرآن؛ ص ۷۵.

۱۰. نام ابوسلیمان حمد بن محمد ابراهیم الخطابی، «حمد» بدون الف است، ولی برخی نام او را «احمد» نوشته اند و الفی به حمد افزوده اند.

۱۱. سخن خطابی در صفحه ۲۴ ثلاث رسائل فی اعجاز القرآن چنین است: «و زعم آخرون ان اعجازه من جهة البلاغة وهم الاكثرون من علماء اهل النظر».

۱۲. تفسیر نمونه؛ ج ۲۵، ص ۲۳۱.

۱۳. ثلاث رسائل فی اعجاز القرآن؛ ص ۲۷.

۱۴. المغنی فی ابواب التوحید و العدل؛ ج ۲۰، ج ۱۶، اعجاز القرآن؛ مصر، ص ۳۱۸.

میان گفتار خدایی و گفتار دیگران درک می شود و نتیجه گیری می شود که اعجاز قرآن در تناسب و هماهنگی و تلائم الفاظ و کلمات است.^{۱۵}

عبدالقاهر جرجانی (متوفای ۴۷۲ ق) علاوه بر دو کتاب اسرار البلاغة فی البیان و دلائل الاعجاز فی المعانی رساله ای هم در باب اعجاز القرآن به نام «الرساله الشافیة» نوشته است که در مجموعه «ثلاث رسائل فی اعجاز القرآن» چاپ شده است. او می نویسد: اعجاز قرآن از این جهت نیست که در قرآن استعاره و دیگر فنون بدیعی و بیانی وجود دارد، بلکه بلاغت قرآن به تناسب الفاظ و تلائم معانی بستگی دارد. او درباره تأثیر آیات قرآنی در نفوس و اذهان بحث کرده، نمونه هایی برای آن آورده است. وی آیات قرآنی را گفتاری آسمانی و فوق گفتار بشری و معجزه می داند.

یحیی بن حمزه علوی (متوفای ۷۴۹ ق) در جلد سوم کتاب الطراز، وجوه گوناگون اعجاز قرآن را نوشته است و سرانجام وجه راجح و مذهب مختار را ضمن بیان سه ویژگی چنین باز گفته است^{۱۶}:

۱. قرآن معجزه است؛ چون الفاظ آن فصاحت دارد و از تعقید خالی است و بر زبان ثقیل نیست: «... وخفیفة علی الالسة تجری علیها کانیها السلسال رقة و صفاء و عذوبة و حلوة».
۲. قرآن معجزه است؛ چون در معانی آن بلاغت است و مشتمل است بر انواع اوامر و نواهی و محاسن و مواعظ.
۳. قرآن معجزه است؛ زیرا «جودة النظم و حسن السیاق» دارد.

جلال الدین سیوطی (متوفای ۹۱۱ ق) در کتاب الاتقان فی علوم القرآن اعتقاد دارد: آیات قرآنی هم از لحاظ لفظ در غایت استواری است و هم از جهت ترکیب در نهایت خوبی است و هم دربردارنده عالی ترین معانی است.

سخن سیوطی چنین است: «واذا تأملت القرآن و جدت هذه الامور فی غاية الشرف والفضيلة حتی لا تری شیئاً من الالفاظ افسح ولا اجزل ولا اعذب من الفاظه ولا تری نظماً احسن تألیفاً و أشد تلاوفاً و تشاكلاً من نظمه؛ و اما معاینه فكل ذی لب یشهد له بالتقدم فی ابوابه و الترقی الی أعلى درجاته».^{۱۷}

درباره کیفیت اعجاز قرآن، عقاید گوناگونی وجود دارد، و اعجاز قرآن به این معناست که کسی نتواند نظیر آن را بیاورد؛ همان طوری که قاضی عبدالجبار در جلد شانزدهم المغنی فی ابواب التوحید و العدل (ص ۲۱۴-۲۲۵) گفت: اینکه می گویند قرآن معجزه است، معنایش این است که برای دیگران دشوار، بلکه غیر ممکن است که از لحاظ فصاحت و بلاغت

کلامی نظیر آن را بیاورند و این عجز و ناتوانی تنها در آوردن کلامی چون قرآن نیست و در نظم و تألیف هم نیست، بلکه در کل و مجموع اینهاست.

در پاسخ به ادعای امیه بن خلف جمحی هم گفته بود: «لو نشاء لعلنا مثل هذا؛ یعنی اگر بخواهیم ما هم می توانیم مثل قرآن آیاتی بگویم، قاضی عبدالجبار گفته است: صرف ادعا نمی تواند دلیل بر انجام کاری باشد.^{۱۸} به قول ابوهاشم جبائی، اگر کسی همچون آیات قرآن، نظیر و یا نظیری می آورد، مسلماً از نظر مردم پنهان نمی ماند و همه جا بازگو می شد و ما هم از آن آگاه می شدیم.^{۱۹}»

بیشتر قرآن پژوهان کیفیت اعجاز قرآن را از جهت بلاغت آن دانسته اند؛ بدین معنی که گفته اند: قرآن دارای آن چنان بلاغتی است که دیگر گفتارها و کتاب ها، فاقد آن اند و به اصطلاح، بلاغت قرآن، بلاغت برتر است که در ذهن شنونده اثر خاصی دارد؛ قرآن معجزه است؛ زیرا با فصیح ترین الفاظ با نظم تألیف، معانی بسیار عالی و باارزش را همچون توحید و دیگر مسائل اخلاقی و نصایح سودمند بازگو کرده است. این گروه افزوده اند: جمع میان تمام این چیزها از عهده انسان ها خارج است و بشر توانایی ندارد نظیر آن، کلام و سخنی بگوید. برخی هم اعجاز عددی قرآن را مهم ترین قسم اعجاز می دانند؛ زیرا این قسم از اعجاز با اعداد و ارقام ارتباط پیدا می کند و به هیچ وجه قابل تأویل و تفسیر نیست. سر و کار انسان با اعداد و ارقام است که برای انسان روشن می شود و این تناسب چیزی نیست که ساخته دست بشر باشد؛ توضیح مطلب آنکه: مثلاً لفظ «دنیا» در قرآن به همان اندازه به کار رفته و تکرار شده است که لفظ «آخرت» و نیز کلمه «شیاطین» به همان اندازه در قرآن آمده است که لفظ «ملائکه» و لفظ «موت» به اندازه لفظ «حیات» استعمال شده است.

این تناسب و برابری که از آن به اعجاز عددی تعبیر شده است، چیزی تصادفی نیست. این تناسب بسیار مهم است و می توان گفت: اعجاز قرآن، از این نظر از حیث فصاحت و بلاغت هم مهم تر است؛ زیرا این قسم از اعجاز قابل توجیه، تفسیر و تعبیر نیست؛ عدد است و ارقام.

مسئله اعجاز عددی یا بهتر بگویم این تناسب و برابری، چیز

۱۵. سر الفصاحة؛ ص ۸۸.

۱۶. الطراز المتضمن لاسرار البلاغة و علوم حقائق الاعجاز؛ ج ۳، ص ۴۰۴.

۱۷. الاتقان فی علوم القرآن؛ ج ۲، ص ۱۲-۱۵.

۱۸. قاضی عبدالجبار؛ اعجاز القرآن؛ ص ۲۵۰-۲۶۳.

۱۹. همان، ص ۲۷۳.

دو عنصر لفظ و معنی به خوبی رابطه برقرار کرده است و انتظام لفظی و اتساق معنوی در آیات قرآنی به نحو آتم و اکمل رعایت شده است.

این سوره سه آیه ای و یک سطر، بسیاری از فصحاء و بلغا را به اعجاب واداشته است؛ چه اینکه دارای نکات و لطایف بلاغی و بدیعی شگفتی است؛ زیرا پس از آنکه عاص بن وائل پیامبر اکرم (ص) را «بتر» خواند و پیامبر دلگیر و ناراحت شد، سوره کوثر، یعنی سیزدهمین سوره، در مکه نازل شد و با قاطعیت از کثرت اولاد و اتباع و اشیاع پیامبر اکرم (ص) وعده و خیر داد؛ زیرا در آیه نخستین، جمله با حرف تحقیق «ان» آغاز شده است تا مضمون آیه در ذهن استوارتر و قطعی تر شود.

ضمیر متکلم «نا»، در این جا به قول امام فخر رازی،^{۲۳} بر عظمت و بزرگی دلالت می کند (انا به معنی «ان نا» است که کلمه «نا» تارة یرادبها الجمع و تارة یرادبها العظمه می باشد) و عظمت معطی، دال بر عظمت عطیه می باشد؛ چه اینکه وقتی معطی بزرگ باشد، عطیه نیز بزرگ خواهد بود. نزول این سوره در زمان غربت اسلام و ضعف مسلمین و بی کس و یاور بودن پیامبر (ص) در مکه نازل شده است.

نکته دیگر اینکه: در زبان عربی کلمات فراوانی است که معنای آنها متبادر بخشش است، اما در این جا از «اعطاء» استفاده شده است؛ زیرا از لفظ «اعطاء» فهمیده می شود: آنچه بخشیده شده است و به پیامبر (ص) داده شده، مبنی بر تفضل محض است، نه بر حسب استحقاق؛ بلکه تفضلی است تا متاهی و نامحدود.

به قول امام فخر رازی «لم یقل آتیناک» از فعل ایتاء می باشد؛ زیرا گاه ممکن است «ایتاء» از روی تفضل نباشد، ولی «اعطاء» بیشتر بر مبنای تفضل است؛ این است که از «اعطاء» استفاده شده است که هم ثروت و مال را شامل شود و هم چیزهای معنوی، همچون قرآن، فرزندان و پیروان را.

بنابراین مطالب بلاغی به شرح ذیل است:

۱. «انا اعطیناک الکوثر» بر عطیه ای کثیر از سوی معطی بزرگ دلالت می کند.

۲. «انا» قطعیت و مسلم بودن آن را نشان می دهد. با آن که گوینده خداست، ولی به دلیل اینکه خواسته است مضمون را استوارتر و قطعی تر و یقینی تر سازد، سخن را اینگونه آورده است.

۲۰. معتزک فی اعجاز القرآن؛ ج ۳، ص ۱، ص ۲۲.

۲۱. همان.

۲۲. حاشیه شرح عقود الجمان؛ ص ۲۸.

۲۳. تفسیر الکبیر؛ ج ۳۲، ص ۱۲۱.

تازه ای نیست که پدیده عصر ما باشد؛ زیرا جلال الدین سیوطی (متوفای ۹۱۱ ق) به این گونه اعجاز اشاره می کند و می گوید^{۲۰}: «لیعلم بذلک اهل الحساب، انه صلی الله علیه وسلم صادق فی قوله: ان القرآن لیس من عنده؛ اذ لم یکن ممن خالط الفلاسفة ولا تلقی اهل الحساب و اهل الهندسه».

او نتیجه می گیرد: قرآن از جانب خداست و از قلم صنع خداوندی است و نه از شخص رسول الله؛ زیرا پیامبر اکرم با حسابدانان و ریاضی دانان تماس نداشته است تا بگویم به وی کمک کرده اند.^{۲۱}

موضوع اعجاز عددی، چیزی است که علما تنها از قدیم بدان توجه داشته باشند؛ چه اینکه استاد عبدالرزاق نوفل - دانشمند معاصر مصری - امروزه با دقت خاص و تفصیل بینشری بدان توجه کرده است و در این باره سه جلد کتاب نوشته است و تحقیقات ارزنده ای انجام داده است؛ مثلاً گفته است: لفظ «ابلیس» یازده بار در قرآن آمده است؛ مثل: «واذ قلنا للملائكة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس ابی ...» (طه: ۱۱۶).

جالب است که یازده بار هم، امر به استعاذه صادر شده است؛ یا مثلاً در قرآن مجید ۱۵۴ بار لفظ کافر، کافرین، کافرون، کفار و کفرة آمده است؛ همچون:

«والله محیط بالکافرین» (بقره: ۱۹)؛

«والکافرون هم الظالمون» (بقره: ۲۵۴)؛

«اولئک هم الکفرة الفجرة» (عبس: ۴۲).

کلمه نار و مشتقات نار نیز ۱۴۵ بار آمده است و کلمه «حریق» و مشتقات آن نیز نه بار آمده است که در مجموع ۱۵۴ بار تکرار شده اند که با عدد «کافرین» برابر است.

سوره کوثر و بلاغت قرآنی

سوره سه آیه ای کوثر که کوتاه ترین سوره قرآن است، از چنان بلاغتی برخوردار است که هر خواننده ای را به اعجاب و شگفتی وامی دارد، و به مقتضای حال و مناسب مقام است؛ چه اینکه سخن بلیغ آن است که به مقتضای حال باشد.

عبدالرحمن الاخضری که مطالب بلاغی را در قالب نظم بیان کرده است و احمد دمنهوری (متوفای ۱۱۹۲ ق) که منظومه او را شرح کرده است، در منظومه خود در تعریف بلاغت گفته است.

«وَجَعَلُوا بِلَاغَةَ الْكَلَامِ

طَبَاقَهُ لِمُقْتَضَى الْمَقَامِ»^{۲۲}

و اگر به خوبی دقت کنیم، در می یابیم سرتاسر آیات قرآنی سخن به مقتضای حال است و مناسب مقام؛ و قرآن معانی و مفاهیم عالی را در بهترین و زیباترین الفاظ بیان کرده است و میان

۳. ضمیر «نا» مشعر بر عظمت ربوبیت است. این ضمیر، بزرگی بخشنده را بهتر بیان می کند.

۴. «أعطينا» به صیغه ماضی آمده است تا بر تحقق بیشتری دلالت کند.

۵. به جای لفظ کثیر، کلمه «کوثر» آمده است. کلمه «کوثر» بر وزن «قوعل» صیغه مبالغه است: «وهو الشيء الذي من شأنه الكثرة». کوثر، الخیر الكثير از ماده کثر مبالغه است و زیادتی فوق العاده را می رساند و بر کثرتی دلالت می کند که از اندازه بگذرد و بی حد، فراوان و بسیار باشد.

مفسران در تفسیر «کوثر» اقوال گوناگونی نقل کرده اند، ولی یک مفهوم که می تواند شامل مصادیق گوناگون باشد، همان خیر فراوان است؛ با توجه به اینکه قرآن لفظ کوثر را با الف و لام ذکر کرده است تا «الكثرة الكاملة» از آن استنباط شود.

«والكوثر: خير الكثير... وقيل هو النبوة والكتاب وقيل هو الكثرة الاصحاب والاشياع وقيل هو كثرة النسل والذرية»؛ با این حال با قرینه «ابتر» که به معنای «مقطع النسل» می باشد است، آمده است.

پاسخ می دهیم: خواسته است بگوید: بدخواه تو مقطع النسل است: «وقد ظهرت الكثرة في نسله من ولد فاطمه عليها السلام حتى لا يحصى عددهم».^{۲۴}

قرآن گاه با آوردن یک کلمه، معانی فراوانی بیان می کند، و کلمه در بیان معنی، اثر شگفتی دارد و نقش کلمه را در ایجاد معنی نمی توان انکار کرد؛ این نقش در آیات قرآنی جلوه ای بارزتر دارد؛ مثلاً کلمه «قوة» در آیه «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَعَلُّمُ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ...» (انفال: ۶۰)، تمام سلاح های جنگی را در هر زمان و هر دوره ای شامل می شود و جنبه کلی دارد و به مسلمانان فرمان می دهد از هر نوع وسیله ای در برابر دشمنان استفاده کنند؛ به قول سید قطب^{۲۵} (کل قوة في الارض) در کتاب فی ظلال القرآن، جلد هشتم، ذیل سوره مزبور، «قوة» نیروهای انسانی و نیز ایمان به خدا را هم دربر می گیرد. و یا کلمه «مَاعُونَ» از ریشه «مَعَس» است که در آیه هفت سوره ماعون (وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ) مفسران درباره آن معانی مختلفی ذکر کرده اند؛ همچون: زکوة، خمس، نکوکاری و وسایل مورد نیاز از قبیل ظرف های بزرگ.

و اینکه قرآن گفته است: «وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ»، به قول طبرسی ذیل آیه مزبور، «الماعون: القليل القيمة مما فيه منفعة» و به قول مرحوم طباطبائی، ماعون به معنای هر عمل و هر چیزی است که به شخص محتاج داده شود و حاجتی از حوایج زندگی او را برآورد.^{۲۶}

استعمال دقیق کلمات در قرآن مجید درخور توجه است؛ مثلاً دو کلمه «یعلمون» و «یشعرون» که معنایی نزدیک به هم دارند، دقیقاً به کار رفته اند: آن جا که امور عقلی سخن به میان آمده، کلمه «یعلمون» به کار رفته است و جایی که از امور عاطفی سخن گفته شده، از کلمه «یشعرون» استفاده شده است؛ مثلاً در آیه ۱۳ سوره بقره «أَلَا أَنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ»، اثبات سفاهت به عقل نیاز دارد، ولی در آیه ۱۵۵ بقره که احساسات و عواطف در کار است، قرآن گفته است: «وَلَا تَقُولُوا لِمَن يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِن لَّا تَشْعُرُونَ»، در این جا از کلمه «یشعرون» استفاده شده است.

بنا به نوشته طبرسی در تفسیر مجمع البیان و محمدجواد نجفی در تفسیر آسان (ج ۱۸، ص ۳۸۸) مصداق و نمونه کامل معنای «کوثر» ذریه و فرزندان پیامبر اکرم (ص) است؛ زیرا ظاهر کلمه «ابتر» که در آیه سوم است: «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ»، به معنی کسی است که مقطع النسل است؛ پس مفهوم مخالف آنکه خدا در سومین آیه این سوره گفته است: بدخواه و دشمن تو مقطع النسل و ابتر است، این است که ای محمد (ص) نسل تو تا قیامت کثیر و فراوان خواهد شد؛ چنانکه هم اکنون نیز به تحقق پیوسته و کثرت نسل آن بزرگوار به واسطه حضرت فاطمه (س) به حدی رسیده است که به عینه مشاهده می شود؛ و تقدیر چنین بود که نسل پیامبر از وجود مقدس فاطمه باقی بماند.

در جمله «أعطيناك» چون عطیه متوقع از خدای بزرگ، در حکم چیز انجام شده است؛ با آنکه عطیه در آینده انجام خواهد شد و به علت اینکه وقوع محقق است؛ لذا به فعل ماضی «أعطينا» بیان شده است و به جای «أعطينا الرسول» و یا «أعطينا النبي» از ضمیر مفرد (ک) استفاده شده است تا خصوصیت زیادتری را برساند.

شیخ طنطاوی (متوفای ۱۳۵۸ ق) در تفسیر الجواهر نوشته است^{۲۷} کوثر، کتابه از علم است و هذا حوض العلم والمعرفة والاسرار و اینکه برخی می گویند مراد از «کوثر» علم فراوان است، از باب تشبیه علم به آب است و این تشبیهی است بسیار معقول و معمول؛ زیرا هر دو مایه حیات هستند؛ آب مایه حیات جسمانی است و علم مایه حیات روحانی. عالم را بحر العلوم یا متبحر گویند.

۲۴. طبرسی؛ تفسیر مجمع البیان؛ ج ۲، ص ۵۲۱ (چاپ سنگی).

۲۵. سید قطب؛ فی ظلال القرآن؛ الطبعة الخامسة، ج ۸، بیروت: ۱۹۶۷ م/۱۳۶۸ ق.

۲۶. ر. ک به: محمدحسین طباطبائی؛ تفسیر المیزان؛ ذیل آیه.

۲۷. الجواهر فی التفسیر القرآن الکریم؛ ۲۶ ج، ۱۳ مجلد، ج ۲۵، ص ۲۸۲-۲۸۰.

در آیه دوم «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَالشَّحَرَ» اولاً «فاء» فای تسبیب است؛ زیرا انعام کثیر سبب قیام به شکر منعم می شود و قید «لِرَبِّكَ» به ما می فهماند روح نماز، خلوص نیت است؛ نماز کامل پیوستگی به پروردگار و باز نمودن مجاری روح از موانع نفسانی برای جریان فیض و رحمت الهی است؛ نماز باید وسیله عروج روح مؤمن باشد؛ نماز باید وسیله ای برای انجام ندادن زشتی و بدی باشد؛ اگر نماز کسی چنین نقشی نداشته باشد و این نتیجه اخلاقی از آن بر نیاید، بی فایده است. چرا قرآن می گوید: «ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمکر ...»؟ برای اینکه نماز گزار کار نادرست نکند؛ نماز باید نماز گزار را به هدف برساند. اینکه نماز گزار در روز چند بار می گوید: «الله اکبر»، در واقع باید به بزرگ تر بودن خدا توجه داشته باشد و باطناً بداند خداوندان زر و زور و تزویر، در برابر او چیزی نیستند و فراموش نکند که اگر در راه خدا قدم گذارد و به خدا ایمان داشته باشد، قدرت صاحبان زر و زور، چیزی شمرده نمی شود.

نماز گزاری که در روز چند بار می گوید: «لا اله الا الله»، یعنی خدای دروغین را نفی می کند؛ خدایان غیر حقیقی را نفی می کند؛ پول و مقام را نفی می کند؛ قدرت و موقعیت اجتماعی را نفی می کند و ...

این «لا اله الا الله» انقلابی ترین شعار اسلام است و در دل یک مسلمان راستین شور و شوق می آفریند؛ تمام معبودهای زمینی را نفی می کند و به انسان ها می گوید: مبادا معبودهای دروغین را ستایش کنید؛ به مسلمانان می فهماند نباید به ثروتمندان به خاطر ثروت شان تملق گفت؛ زیرا تملق گفتن به آنان، خود یک نوع شرک محسوب می شود.

شرک مصداق های فراوان دارد. چاپلوسی ها، تملق گفتن ها و تعریف و تمجیدهای بیجا همه، خود یک نوع شرک است؛ همه باعث آلودگی روح و فکر انسانی است. بی جهت نبود که پیامبر (ص) می گفت: «قولوا لا اله الا الله»؛ یعنی بگویند: جز «الله» خدایی نیست تارستگار شوید؛ ضمناً در آیه «فَصَلِّ لِرَبِّكَ» و انحراف هم به عبادت مالی - که قربانی کردن شتر باشد - اشاره شده است و هم به عبادت معنوی که نماز است. کلمه «رب» هم مشعر بر تربیت روحی و جسمی پیامبر است، حال آنکه سیاق عبارت اقتضاء می کرد که گفته شود: «فَصَلِّ لَنَا» ولی گفته شده: «فَصَلِّ لِرَبِّكَ» تا عنایت مخصوص خداوندی را نسبت به پیامبر اکرم (ص) و تربیت او برساند؛ ضمناً بدین طریق رعایت سجع هم که از صنایع بدیعی است، شده است؛ منتها سجع مطبوع و نه سجع متکلف و مصنوع. سجع از محسنات لفظیه است و به گفته ابن اثیر: «السجع فی الشعر کالقافية فی الشعر»، ولی در

مورد آیات قرآنی، به سبب حدیث منع سجع که از پیامبر اکرم (ص) صادر شده است، آنها را فاصله گویند؛^{۲۸} ولی باید دانست که پیامبر اکرم سجعی را که به شیوه کهنان باشد، منع کرده است؛ یعنی حدیث منع سجع، مشروط و معلق است؛ ولی سجعی که کلمات مسجع در جای خود قرار گیرد و ذاتی و طبیعی باشد، پسندیده است. سجع گوی متکلف، بلیغ نیست.

عبدالقاهر جرجانی، امام بلاغت، سجع و جناس متکلف را مذمت می کند. او اعتقاد دارد معنی نباید فدای لفظ شود؛ الفاظ باید پیرو معانی باشد: «لأنّ الألفاظ لا تُراد لانفسها وأتما تراد لتجعل أدلة علی المعانی».^{۲۹}

آیه «ان شانک هو الابر» اولاً مؤکد به حرف تأکید است؛ یعنی به طور قطع و یقین دشمن بدخواه تو از هر خیر و چیز خوبی منقطع خواهد بود.

«الشانی»، دشمن کینه توز و بداخلاق است و جمع آن «شُنا» می باشد و «شانی» از مبغض قوی تر است و کینه توزی در آن بیشتر است.

شُنا یَشُنُّ و شُنَّ و شُنَّتْ و شُنَّاناً، یعنی نسبت به آن مرد کینه توزی کرد.

علت اینکه نام «عاص بن وائل» که پیامبر را «أبتر» خوانده است، ذکر نشده و فقط صفت «شانی» آمده است، از جمله شمول و عمومیت مطلب است؛ زیرا خواسته است بگوید: هر کس چنین باشد و با پیامبر اکرم (ص) دشمنی بورزد، مشمول این آیه خواهد بود.

آنچه نوشته شد، اندکی از بسیار است که از بیم اطناب دنباله سخن را به آینده موکول می کنم و همین قدر می گویم که کلمات قرآنی طوری با یکدیگر منسجم است و استوار که امکان ندارد کلمه ای را به کلمه ای بدل کرد؛ زیرا «کلمة الله هی العلیا ...»؛ و باید گفت برای هر مضمون و یا هر مفهوم خاص، کلمه ای بهتر از آنچه در قرآن هست، نمی توان در قاموس لغات جست. «کتاب أحکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خیر».^{۳۰}



۲۸. ر. ک به: ابن اثیر؛ المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر؛ ج ۱، ص ۲۷۹-۲۷۱.

۲۹. عبدالقاهر جرجانی؛ دلائل الاعجاز؛ ص ۳۰.

۳۰. هود: ۱.